

زمین دار مذکور را با آن گرفتار آن روانه درگاه پناز و چون معلوم شد بود که حاکم خاندیس در خود را به علیخان بگما
 والا فرستاده است و او در حدود نذر بار آمد و بقضای آن اندیشی نداشتن دار آنه توقف دارد و میرخان مذکور حکم شد که او
 نیز پستمال ساخته همراه آورد و بعد از آن جوگر او و جوی توپچی باشی و بلند برین فرستاده شد که زمین دار مذکور را از خارستان
 تردد و توقف بر آورد و به کلینی بوستان خدمت و مانع سعادت او را معطر کرد و اندک این فرستاده تا که کار بند حکم عالی شد و او را
 با اسیران بدرگاه والا آوردند آن صبیحه محصوره را در ظل عاطفت خود گرفتند بهر بان حرم سرای مقدس سر زدند و خواجانه را
 بفضلی که آدم کش خود ترسایندند و از آنجا که شهباید عدالت پژوه از زوونی رافت و فراوانی عاطفت بقبل مجربان نمی پردازند و او را
 بر بند خانه سپردند که در اندام بنای ایزدی امعان نظر و نگاه ژرف و غور عظیم ماکر است و پوشده نماز که بگمانه ولایت
 که بگمانه طول آن صد کرده و عرض آن پی کرده و پوسته و نزار سوار و در نزار سپاده با او می باشد جمع آن شش و نیم کوه
 دام است و در آن ملک سر که حاکم باشد بهر حیوانا مند سالی و موتیر و قلعه سیکر بقله کوه واقع اند و در شهر عظیم دارد و یکی پو
 و دیگر حسابور پاپس ملک بکرات و در کن واقع است و با هر طرف که نیر و پیشتر باشد اطاعت کونه می کشند درین حکام چون
 در تصرف اولیای دولت در مدار سلطنت شکوه شایسته خدای شایسته تقدیم رسانید و بسجده درگاه مقدس می بینند
 جهان شده و از سواج آینه است که آسیمی بهت سر براری دولت سید و بعافیت کثرت و مجملی ازین ساج عبرت بخش آینه پسته
 او رنگ نیز خلافت در پرده خاصه آن نقاب آری می نماید و کار فرمان قضا و قدر آن پرده را برداشته در انظار کوه
 صورتی و معنوی این رنگ کرده آبی اندازانگه شبی نشاء خاصه داشتند و مردانگیهای شجانه مند و ستان مذکور مجبوس
 می شد که در پیش این کوه جان قدری دارد و چنانچه بعضی اچو تان بر چه که دو سنین ار در کفر می آیت سند و مردانگی که می کشد
 از دور محاذی آن و سنین مید و ند چنانچه پسینا از پست سرد و گذار هیس کند آن جهان همچون آبی بخت برده آری خورش
 یا عیار کفرین مردم با بلوای از کایهانی نشاء ظاهر شبر خاصه را دست بر دیواری سر کردند و طرف دیگر را از یک سکه کله

این کوهی است که در این شهر است
 این شهر از زمانه کاکر پاجو تان
 با این شهر که در این شهر است

برایتان دکان بزم مقدس رفت که کس را قدرت حرف زدن و نه رخت دم بر آوردن درین حکام نماند پای خلا
 دویده سبک دستی نمود و چنان دپست زد که آن شبر جدا شده دور افتاد و اندکی میان آگشت و سبابه خد نور برید شد



۱۱۵

۳۶۹

دولت

۱۳۳